

مصدق: نطق های تاریخی

(۱) تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی (۹ آبانماه ۱۳۰۴)

برگرفته عیناً از کتاب "معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق" از محمد جعفری فتواتی ص ۱۲۶ تا ص ۱۳۲

نطق مصدق در جلسه تاریخی تغییر سلطنت

دکتر محمد مصدق نماینده دوره پنجم مجلس تقنینیه بود. یکی از مهم ترین نطق‌هایی که او در این دوره از مجلس ایراد کرد، در جلسه تاریخی تغییر سلطنت بود که در نهم آبان ماه ۱۳۰۴ تشکیل شد. طرفداران رضاخان پهلوی ماده واحده‌ای تهیه کرده بودند و قصد داشتند با زور و تطمیع از تصویب نمایندگان مجلس بگذرانند. سیدمحمد تدین، نایب رئیس مجلس، قبل از قرائت ماده واحده چنین گفت: «نظر به این که عدم رضایت از سلطنت قاجاریه و شکایاتی که از این خانواده می‌شود به درجه‌ای رسیده که مملکت را به مخاطره می‌کشاند، نظر به این که حفظ مسایل عالی مملکت مهم‌ترین منظور و اولین وظیفه مجلس شورای ملی است و هر چه زودتر به بحران فعلی خاتمه باید داد، ما امضاکنندگان با قید دو فوریت پیشنهاد می‌کنیم مجلس شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذ نماید:

ماده واحده - مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید. تعیین تکلیف حکومت فطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می‌شود.»

موافقان این طرح دو فوریتی از ماه‌ها پیش صف‌آرایی و خود را آماده کرده بودند؛ اما نمایندگان مثل سیدحسین مدرس، دکتر محمد مصدق، حسین علا و دو سه تن دیگر در نهایت، شب قبل از تشکیل این جلسه تاریخی از موضوع مطلع شدند.

مدرس پس از «اخطار قانونی» به این ماده واحده مجلس را ترک کرد و سیدحسین تقی‌زاده نلویحاً از عدم امنیت کسانی سخن گفت که مخالف طرح بودند. او نیز پس از نطق مخالف خود مجلس را ترک کرد. حسین علا نیز مخالف بعدی بود که کوتاه و فشرده سخن گفت و «سکوت» نمایندگان را در برابر این طرح جایز ندانست. موافقان طرح دو فوریتی برای هر نماینده مخالف یک نماینده موافق در نظر گرفته بودند که با دقت و حرصه درباره «محاسن» تغییر سلطنت سخن می‌گفت. نطق دکتر مصدق در مخالفت با ماده واحده مفصل، مستدل و قاطع بود. برای همین موافقان طرح علی‌اکبر داور را در نظر گرفته بودند تا به نطق او پاسخ بدهد.

دکتر محمد مصدق: بنده در سال گذشته در حضور نمایندگان محترم به کلام‌الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم و از آقایان تمنی دارم به احترام این قرآن برخیزند (در این موقع کلام‌الله مجید را از بغل خود بیرون آورد و حضار قیام نمودند) و در حضور همه آقایان بنده شهادت خودم را می‌گویم (اشهدان لا اله الا الله - اشهدان محمداً رسول الله - اشهدان علی ولی الله) من شخصی بودم مسلمان و به این کلام‌الله قسم یاد کرده‌ام و این ساعت هم این کلام‌الله خصمی مرا بکند اگر در عقیده خودم یک اختلاف و تفاوتی حاصل کرده باشم همان بودم که هستم و امروز هم اگر یک چیزی برخلاف مصالح مملکت به عقل ناقص خودم بینم خودم را ناچار می‌دانم که برای حفظ مملکت و حفظ قومیت و بقای اسلامیت از اظهار عقیده خودم بپندم. همه آقایانی که این‌جا تشریف دارند غیر از آقایانی که از سلسله متنوعه هستند همه را مسلمان و هواخواه مملکت و طرفدار اصلاحات می‌دانم و خودم هم نمی‌توانم از اظهار عقیده خودم دریغ کنم. آقایان می‌دانند که بنده حرفم از روی عقیده است و هیچ وقت تابع هوی و هوس و نظریات شخصی نیست، امروز هم روزی نیست که کسی در این‌جا نظریات شخصی به خرج بدهد و اگر کسی پیدا شود که نظریات مملکتی و ملتی و اسلامی خود را اظهار نکند بنده او را پست و بی‌شرف و مستحق قتل می‌دانم. اول لازم است که بنده یک عقیده‌ای نسبت به شخص آقای رئیس‌الوزرا اظهار کنم بعد نسبت به سلاطین قاجار و بعد هم عقیده خودم را درباره اصول و قانون اساسی عرض کنم. اولاً راجع به سلاطین قاجار بنده عرض می‌کنم که کاملاً از آن‌ها مأیوس هستم؛ زیرا در این مملکت خدمتاتی نکرده‌اند، که بنده بتوانم این‌جا از آن‌ها دفاع کنم و گمان هم نمی‌کنم کسی منکر این باشد همین سلطان احمدشاه قاجار بنده را در فارس گرفتار سه هزار و پانصد پلیس جنوب کرد!

پس از آن‌که من استعفا کردم بعد از ۲۷ روز نوشت که به تصویب جناب رئیس‌الوزرا آقای سیدضیال‌الدین استغای شما را قبول کردم و فوری به طرف تهران حرکت کنید، مقصودش این بود که من بیایم به تهران و مرا آقای سیدضیال‌الدین بگیرد حبس کند. بنده مدافع این‌طور اشخاص نیستم بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نمی‌کنند و جرئت و جسارت حفظ مملکت‌شان را نداشته باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده نکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند نیستم. اگر دوست حقیقی و قوم خریش خودم هم باشد از آن بالاتر هم نباشد وقتی که این‌طور شد بنده مدافع او نیستم.

اما نسبت به آقای رضاخان پهلوی، بنده نسبت به شخص ایشان عقیده مند هستم و ارادات دارم و در هر موقع آنچه به ایشان عرض کردم در خیر ایشان و صلاح مملکت بوده و خودشان هم تصدیق عرایض بنده را فرموده اند نه این که در حضور من فرموده باشند، بلکه اشخاصی که با ایشان خیلی مربوط بوده اند، به آنها فرموده اند، ایشان یک مقامی دارند که از من و امثال من هیچ ملاحظه ندارند اگر یک فرمایش بخواهند در غیاب من بفرمایند در حضور من هم ممکن است بفرمایند، ولی احتیاطاً عرض می‌کنم آن اشخاصی که فرمایشات ایشان را به من فرموده اند حکایت از این می‌کرده که خودشان هم دانسته اند که عرایضی که عرض کردم از روی نظریات شخصی نبوده و مبنی بر مصالح مملکت و وطن خواهی بوده است که از این حیث ایشان به بنده معتقدند؛ اما این که ایشان یک خدماتی به مملکت کرده اند گمان نمی‌کنم بر احدی پوشیده باشد. وضعیت این مملکت وضعیتی بود که همه می‌دانیم که اگر کسی می‌خواست مسافرت کند اطمینان نداشت یا اگر کسی مالک بود امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت بایستی چند نفر نگهبانی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند، ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته اند یک خدماتی نسبت به امنیت مملکت کرده اند که گمان نمی‌کنم بر کسی مستور باشد و البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رییس الوزرا رضاخان پهلوی نام در این مملکت باشد، برای این که من یک نفر آدمی هستم که در این مملکت امنیت و آسایش می‌خواهم و در حقیقت از برتو وجود ایشان ما در ظرف این دو سه سال این طور چیزها را داشته ایم و اوقاتمان صرف خیر عمومی و منافع عامه شده و هیچ وقت ما در چیزهای خصوصی وارد نشده ایم و بحمدالله از سرکرت وجود ایشان خیالمان راحت شده و می‌توانیم یک کارهای اساسی بکنیم. این هم راجع به آقای رییس الوزرای ما، راجع به این موضوع بنده باید عقیده خودم را عرض کنم. تغییر قانون اساسی یا تجدیدنظر در قانون اساسی دو جنبه دارد: یکی جنبه داخلی که باید فهمید تغییر قانون اساسی نسبت به امور داخلی چه اثری می‌کند؟ یکی هم جنبه خارجی که باید دید نسبت به امور خارجی در روابط بین‌المللی چه اثری خواهد داشت؟ اما نسبت به جنبه داخلی، اگر آمدیم و گفتیم خانواده قاجاریه بد است بسیار خوب هیچ کس منکر نیست و باید تغییر کند و البته امروز کاندیدای مسلم ما شخص رییس الوزرا است.

خوب آقای رییس الوزرا سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند، آیا امروز در قرن بیستم هیچ کس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهی هم مسئول است؟ اگر ما این حرف را بزنیم آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند، ایشان پادشاه مملکت می‌شوند، آن هم پادشاه مسئول. هیچ کس چنین حرفی نمی‌تواند بزند و اگر سیر قهقریایی بکنیم و بگوئیم پادشاه است رییس الوزرا حاکم همه چیز است این ارتجاع و استبداد صرف است. ما می‌گوئیم که سلاطین قاجاریه بد بوده اند، مخالف آزادی بوده اند، مرتجع بوده اند، خوب حالا آقای رییس الوزرا پادشاه شد اگر مسئول شد که ما سیر قهقریایی می‌کنیم. امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خونریزی‌ها می‌خواهد سیر قهقریایی بکند و مثل زنگبار بشود که گمان نمی‌کنم در زنگبار هم این طور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد. اگر گفتیم که یک شخص، هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد اگر گفتیم که ایشان مسئول نیستند آن وقت خیانت به مملکت کرده ایم برای این که ایشان پادشاه و مسئول نیستند آن وقت خیانت به مملکت کرده ایم برای این که ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند و همه کار می‌توانند بکنند، در مملکت مشروطه رییس الوزرا مهم است نه پادشاه.

پادشاه فقط و فقط می‌تواند به واسطه رأی اعتماد مجلس یک رییس الوزرای را به کار بگذارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رییس الوزرا پادشاه بشوند آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رییس الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم. بعد از بیست سال خونریزی آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟! آزادی خواه بودید؟ بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید، حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که، هم شاه باشد هم رییس الوزرا، هم حاکم! اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است پس چرا خون شهدای راه آزادی را بی خود ریختید؟! چرا مردم را به کشتن دادید، می‌خواستید از روز اول بیابید بگوئید که ما دروغ گفتیم، مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم؛ یک ملت است جاهل و باید با چماق آدم شود. اگر مقصود این بود بنده هم نوکر شما و مطیع شما هستم؛ ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم، و اگر مقصود این بود که ما خودمان را در عرض ملل دنیا و دول متعده آورده بگوئیم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم، ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، ما شاه داریم، ما رییس الوزرا داریم، ما شاه غیر مسئول داریم که به موجب اصل چهل و پنج قانون اساسی از تمام مسئولیت مبرا است و فقط وظیفه اش این است که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل ۶۷ قانون اساسی به یک رییس دولت یا یک وزیر اظهار کرد آن وزیر می‌رود

توی خانه‌اش می‌نشیدند آنوقت مجدداً اکثریت مجلس یک دولتی را سرکار می‌آورد. خوب حالا اگر شما می‌خواهید رییس‌الوزرا شاه بشود با مسئولیت این ارتجاع است و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسئول باشد و اگر شاه بشوند بدون مسئولیت این خیانت به مملکت است برای این که یک شخص محترم و یک وجود مؤثری که امروز این امنیت و آسایش را برای ما درست کرده و این صورت را امروز به مملکت داده است برود بی‌اثر شود، هیچ معلوم نیست کی به جای او می‌آید؟ و اگر شما یک کاندیدایی دارید و کسی را پیش خود معین کردید بفرمایید ما هم ببینیم؟ بعد از آنکه ایشان شاه غیرمسئول شدند آن رییس‌الوزرای که مثل ایشان بتواند کار بکند و خدمت کند و بتواند نظریات خیرخواهانه ایشان را تعقیب کند کی است؟ اگر چنین کسی را آقای آقا سید یعقوب به بنده نشان بدهند بنده نوکر شما، چاکر شما، مطیع شما هستم من که در این مملکت همچو کسی را سراغ ندارم و اگر بود نا حلالا سر درآورده بود، پس امروز که این یک نفر از بین تمام مردم سر درآورده و اظهار تبت می‌کند و خدمت‌های هم کرده است بنده به عقیده خودم خیانت صرف می‌دانم که شما یک وجود مؤثری را بلااثر بکنید، پس خوب است یک کسی که بتواند قائم‌مقام او بشود معلوم کنید بعد این کار را بکنید، اول چاه را بکنید بعد منار را بدزدید. این نسبت به امور داخلی اما نسبت به امور خارجی البته در امور خصوصی اگر یک اشخاصی یک زحماتی کشیدند یا اگر اشخاصی یک فداکاری‌هایی کردند آنرا مفت و مسلم از دست نمی‌دهند. البته در مجلس هم یک اشخاصی هستند که تجارت کرده باشند و اشخاصی هم که تجارت نکرده باشند می‌دانند وقتی که یک تاجری تجارت‌خانه خودش را به یک اسم معروف کرده یا یک علامت صنعتی داشت که همه او را شناختند این تاجر آن اسم را تغییر نمی‌دهد، برای این که آن اسم سبب شده است که مردم به آن اسم اعتماد داشته باشند. بنده من باب مثل عرض می‌کنم که در این جا یک دواخانه‌ای بود معروف به شورین که خوب دوا می‌ساخت. بعد از آن که شورین آن دواخانه را فروخت و از این مملکت رفت آن کسی که قائم‌مقام او شد اسم دواخانه را تغییر نداد چرا؟ برای این که مشتریان این دواخانه اعتماد به آن اسم داشتند و اگر این شخص می‌گفت که دواخانه من دواخانه بناطی است، شاید مشتریان از بین می‌رفتند؛ ولی یک چندی که گذشت و مردم که به این دواخانه داده‌سند کردند دیدند که بناطی هم مثل شورین است، آنوقت اسمش را عوض کرد و دواخانه بناطی گذاشت. قانون اساسی ما از علامت صنعتی و اسم دارالتجاره کم‌تر نیست. قانون اساسی ما با یک حوادثی تصادف و مقابله کرده است که این حوادث در یک قرن در این مملکت پیدا نشده است، قانون اساسی ما وقتی با این حوادث مقاومت کرد و خودش را معروف جامعه ملل کرد اصولی را دارا است که به موجب آن اصول تمام ملل اروپا می‌دانند اگر یک دولتی پیدا شود و یک عهدنامه‌ای ببندد آن عهدنامه به موجب اصل ۲۴ قانون اساسی که می‌گوید بستن عهدنامه‌ها اعطای امتیازات (التحصیل) تجارنی و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از این که طرف داخله باشد یا خارجه باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد به استثنای عهدنامه‌هایی که استتار آن‌ها صلاح دولت و ملت باشد همه مردم می‌دانند، یعنی جامعه ملل می‌دانند که باید به تصویب مجلس باشد و هم چنین اصل ۲۵ می‌گوید: دستفراض دولتی به هر عنوان که باشد خواه از داخله خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد شد. این را هم همه خوانده‌اند و فهمیده‌اند. اصل ۲۶ را هم که می‌گوید «ساختن راه‌های آهن یا شوسه، خواه به خرج دولت خواه به خرج شرکت و کمپانی اعم از داخله و خارجه، منوط به تصویب مجلس شورای ملی است» همه می‌دانند قانون اساسی یک اصولی را دارا است و یک معرفیتی را پیدا کرده است که این معرفت را بنده گمان نمی‌کنم در هر موقعی برای هر قانونی پیدا شود؛ یعنی غالباً با یک مشکلاتی تصادف کرده، وقتی آن اشخاص که می‌خواستند با ما یک معاهده‌ای بکنند به یک اصول قانون اساسی که رسیده‌اند دیده‌اند که یک قانون اساسی است و یک مجلس و یک تصویبی هم به رأی مجلس لازم است. بنابراین قانون اساسی یک اصولی دارد که به واسطه معرفتیش به عقیده بنده حتی المقدور تا یک قضیه حیاتی و مهمی پیدا نشود نیایستی تغییر داد. مگر با بودن یک شرایطی که لازم برای تغییر قانون اساسی است. خدایا تو شاهد باش، من خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده‌ام را می‌گویم و تغییر قانون اساسی را هر آدم مسلمانی و هر آدم وطن‌خواهی و هر آدمی که به شخص و ضاخان پهلوی ارادتمند است و عقیده دارد باید برای صلاح و نفع مملکت حفظ کند. اگر قانون اساسی متزلزل شد ممکن است مملکت به یک خرابی بیفتد که مطلوب نباشد، آنوقت وضاخان پهلوی هم هر گونه حکومتی را دارا باشد مطلوب نیست. بنده قانون اساسی را یک قانون الهی نمی‌دانم که قابل تغییر نباشد، بلکه قانون اساسی را کار بشر می‌دانم و بشر هم باید او را تغییر بدهد، ولی وقتی که ضرورت تاسی پیدا کند و تمام معایب و محاسنش مستجیده شود و

عجله در کار نباشد و با اشخاصی که خیرخواه مملکت هستند مشورت شود، ولی نه با عجله و شتابی که امروز اگر این شجره خبیثه بیخ‌پر نشود مملکت فلان می‌شود، این را بنده ضروری و فوری نمی‌دانم. حالا بنده هم می‌گویم ضروری است، ولی فوری نمی‌دانم که شما یک قانون اساسی را که در واقع استقلال ما را حفظ می‌کند و پیک قانون اساسی که اسلامیت و قومیت ما را حفظ کند، امروز که هزار طور ابرادات هست تغییر بدهید، بنده که صلاح نمی‌دانم و البته آقایان محترم هم مقصودشان این نیست که یک موادی از قانون اساسی را تغییر بدهند که در سیاست بین‌المللی مؤثر باشد، ولی عرض می‌کنم که این‌طور تغییر دادن قانون اساسی یک سابقه‌ای می‌شود که قانون اساسی را به کلی سست و متزلزل می‌کند که هر ساعت یک نفر اراده کرد، بیاید این اصولی را که بنده برای شما خواندم، این اصولی را که همه چیز ما را تأمین می‌کند، تغییر بدهد.

در صورتی که مجلس رییس نداشته باشد و یک وکلای بدون فکری، فکر نکرده بیایند این‌جا رأی بدهند که ما می‌خواهیم قانون اساسی را تغییر بدهیم، قانون اساسی یک چیزی نیست که یک کسی از توی خانه‌اش بیاید و بگوید می‌خواهم قانون اساسی را... باید فکر کرد دید چه طور باید تغییر داد؟ و چه چیزی را باید تغییر بدهد و در چه موقع می‌خواهید تغییر بدهید؟ بعد هم بنده عرض کردم شما که می‌خواهید آقای رییس‌الوزرا را شاه بکنید ایشان یک وجود مؤثری هستند که می‌خواهید بالاتر کنید. خدایا تو را به شهادت می‌طلبم که آن چه گفتم عقیده خودم بود و آن چه در خیر مملکت است می‌گویم و این‌جا عتبه آقایان را می‌بوسم و مرخص می‌شوم. (خارج شدند)

پایان قسمت (۱)